

مقدمه :

برای فهمیدن اندیشه هرمتفکری لازم است ابتدا به مبانی و روش های تحقیق در فقه و سپس به فقه سیاسی اوتوجه نمود. توجه به مبانی و روش های خاص اصولی و رابطه آن با فقه سیاسی یک فقیه، مارادر مورد فقدان آراء وی در موضوعی خاص از مشکلات رهایی میبخشد.

شخصیت مبارک حضرت امام خمینی (ره) و نظرات خاص اصولی ایشان و باتوجه به جامه عمل پوشاندن به مسائل فقهی سیاسی ایشان ، علت اصلی برای انتخاب بررسی تاثیرات اصول فقه در فقه سیاسی در این مقاله میباشد. بنابراین اصلی ترین دغدغه این مقاله عبارت است از :

اثبات تاثیرات گسترده مبانی و روش ها و نظرات خاص اصولی امام در اصول فقه در فقه سیاسی ایشان که این کار در سه بخش مبانی شیوه ها و آراء انجام میگیرد که باتوجه به گستردگی بحث فقط به بخش تاثیر آراء خاص اصولی امام در فقه سیاسی در قالب هفت نظر خاص و مهم اصولی و تاثیرات آنها بر فقه سیاسی ایشان می پردازیم.

نظرات خاص اصولی امام که موثر در فقه سیاسی ایشان است :

۱- نظریه خطابات قانونی:

خطابات یا شخصی هستند یا قانونی: خطابات شخصی آن است که به صورت شخصی به آحاد مردم خطاب میشود که لازمه اش استهجان در صورت فقدان قدرت است برخلاف خطابات قانونی که عامه مکلفین مخاطب آن امر میباشد و در صورت عجز و جهل استهجان لازم نمی آید. از نظر مرحوم امام خطابات شارع قانونی است و تفاوتی با قوانین عرفی که برای حفظ اجماع و تنظیم امور جعل میشود ندارد.

مبانی این نظریه عبارتند از:

۱- تعلق امر به طبیعت بماه و طبیعه

۲- عدم سرایت حکم شرعی از طبیعت به افراد موضوع

۳- عدم دخالت حالات و عوارض موضوع در احکام شرعی

۴- دو مرحله ای بودن حکم شارع: انشائی (صدور حکم به صورت عام) فعلی (صدور حکم به صورت خاص)

۵- قانونی بودن احکام شارع که مشمول شدن همه رادری دارد.

۶- عدم دخالت قدرت در احکام شرعی به دو دلیل الف) مکلف میتواند خود را عملاً عاجز نماید. ب) اصل براءت.

۷- اهم و مهم متزاحمین هر کدام به تنهایی برای مکلف مقدور است و میتواند مکلف آنرا به جای آورد.

اشکالات نظریه انحلال خطابات شرعی :

۱- عدم صحت در خطاب به اشخاص نافرمان بردار

۲- عدم صحت تکلیف کفار به اصول و فروع

۳- لغو بودن خطاب ستر عورت به شخص آبرومند

۴- عدم وجوب احتیاط عندالاشک در قدرت به دلیل اصالة البراءت

۵- اختصاص احکام وضعی به موارد مبتلی به

لوازم نظریه خطابات قانونی و تاثیرات آن بر دیگر آراء اصولی امام راحل (ره)

۱- عدم انحلال علم اجمالی در صورت خروج یک طرف شبهه از محل ابتلاء

۲- توجیه وجوب احتیاط در صورت شک در وجود قدرت: چنانچه قائل به قانونی نشدن خطابات نشویم در صورت شک در وجود قدرت اصل براءت جاری میشود.

۳- عدم قبح اوامر طولی و عرضی برای شارع و عدم نیاز به نظریه ترتب: برخلاف علمای متقدم که قائل به آن بودند در صورت عصیان امر اولی که مناط اهم بودن دارد امر دوم منجر میشود امام میفرماید: هر دو امر در آن واحد فعلی هستند و این مساله قبحی ندارد.

۴- اشتراک احکام بین عالم و جاهل، قادر و عاجز، مطیع و عاصی و معذوریت آنها یعنی جاهل و عاجز در خطاب با عالم و قادر مساوی هستند لکن عذر دارند برخلاف علمای متقدم که امر به جاهل و عاجز را مستهجن میدانستند و قائل به عدم فعلیت احکام در حق مکلفین بودند.

۵- حل مشکل شرط متاخر: چون قدرت شرط تکالیف شخصی است نه قانونی پس تکلیف به صورت قانونی به مکلف متوجه است.

تأثیرات نظریه خطابات قانونی بر فقه سیاسی

- ۱- وجوب محض ازمالک در اعطائات حاکم غیرمشروع حتی در صورت عدم علم به قدرت بریافتن وی از اشکال امام به کلام علمای متقدم مبنی بر اجرای اصل برائت در شک در قدرت بر ایصال ابتدایی در حالیکه قدرت عذرهای عقلی برای امتثال تکلیف هستند نه قیود شرعی و عقل
- ۲- لزوم مبارزه با ظلم و انقلاب حتی در صورت عدم علم به وجود قدرت: مرحوم امام قائل است باید مبارزه کرد تا یقین حاصل شود که قدرت موجود نیست برخلاف علمای متقدم که قائل به اصل برائت عندالشک بودند.
- ۳- عدم شرطیت قدرت برای وجوب امر به معروف.
- ۴- عدم کفایت فقه شخصی برای اداره اجتماع: حکومت اسلامی باید مشکلات سیاسی اجتماعی نظری و فرهنگی را در حوزه داخلی و خارجی بانگش به مفاهیم آیات و روایات حل کند.
- ۵- رویکرد جامعه گرا در مقابل رویکرد فرد گرا: از مبانی کلامی این نظریه رویکرد جامعه گرا در مقابل فردگراست که رویکرد جامعه گرا هدف دین، هدف فرد به تنهایی و کناره گیری از اجتماع نیست و بر تکامل افراد در شرایط اجتماعی تاکید شده است. {موثرترین مبنا در حوزه فقه سیاسی}
- ۶- مرجعیت جامعه برای مصالح در مقابل مرجعیت فرد: امام با توجه به نگاهی که در رابطه با نظریه خطابات به خطابات شارع پیدا کرده اند در تفسیر روایات نیز بانگاهی اجتماعی به تفسیر روایات مینشینند.
- ۲- لزوم امتثال در صورت کشف غرض شارع: در صورتیکه نسبت به غرض مولی علم پیدا شود اتباع آن واجب است ولو امر و جوبی نداشته باشیم که این نظریه در نظام سازی بسیار موثر است.
- ۳- عدم شرطیت قدرت در تکلیف: عقل قدرت تغییر احکام شرعی و تحدید آن را ندارد مثل محدود کردن حکم شرع به وجود قدرت یا نبودن اضطرار و...
- ۴- عدم جواز استناد به اصول عملیه و ظاهریه در مسائل حکومتی: یکی از مبانی اصولی ایشان این است که در مسائل حکومتی که تابع مصالح و مفسدات است استناد به اصول عملیه و ظاهریه جایز نیست.

۵- **تعلق اوامر به ماهیات:** به نظر مرحوم امام اوامر به نفس طبیعت امر متعلق میگیرند فلذا ویژگی های خارجی موضوعات در حکم دخیل نیستند و تنها ماهیت، متعلق حکم قرار میگیرد و بنابراین مسائلی که در زمان تحقق موضوع حکم اتفاق مراجعند خارج از حکم است از همین رواجتماع امرونهی در موضوع واحد را جایز میداند چراکه این اجتماع مربوط به عالم خارج است .

۶- **وجوب عقلی مقدمه واجب:** چنانچه شخص با ترک مقدمات ازانجام ذی المقدمه عاجز شد عقل حکم به عدم معذوریت این فرد میکند.

۷- **حکومتی بودن قاعده لاضرر:** در اجرای قاعده لاضرر مصالح و تقدم اهم بر مهم را در نظر میگیرند و این قاعده فقط در موارد حکومتی جاری میشود.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ

علی اکبر صالحی